

اول ماه می سال ۲۰۰۰ میلادی

دو هفته بعد، مستانه چون این جا آمد مگر سرخ را به چینی؟ نه عزیزاً  
من بچوقت مگر سرفارو می کنم حیف اند. وقتی پرالون داده می روزه جمع  
می کنم و می برم قدر بخورم.

مستانه نماز امروز در ف داده به فکر لود چه عذغانی بر پا کرده. من در ف نام  
تخصاً رفته مدرسه و رسم او را ندیده است. او وقتی این هنر را به آقا داده است  
بسیار عصبانیت و دست در لایم است. باید از درم جدا شدن مستانه بطور حلی  
صرف نظر کرد. چون او زهر بچه است عفت که برگزین چیز بر سر نخاوردند.  
این خط این است که این هم که بداند سر اگر در این دفتر فرق الف را از  
ب "شافت" من رسم را عرض می کنم. روشن است که خانم یاف می کند او  
کبرنگ در می گیرد و آقا هم می کند و دیگری اهر درنگ را حاضر کنند تا به تهران برگرد  
درود بچکان به روان آن مادر رسد و نذاری که در مقام مرد متعصب و سختگیر  
است و گوی کند و دفترش را به مدرسه می فرستد. دفترش منظره بیتر الف را از ب  
تخصراً نخواهد داد. آن عروسی می کند؛ لایم همانم که گفتا او به همه زبان  
ترجمه می کند و دست به دست می کند. عروسی بزرگ ایران صد الف را به وقت  
سفر در راه بود.

یاد آن روزم در دامن آردن بوم بره از شوق و طرب و اله و محمد بن آدم  
 بنظر من سر بس در کله در سر حق در دانه کده ادبیات پر از شجره ان می خواند  
 و هفت مسکه استغانه در آنرا که حضور می رسد او را به شعر گفتن تشویق می کند  
 و در کار به دست کشد شبی م همان شاه عزیز بگریه از آن ادب اسم لاهوت  
 بست و غزلایم تازه سروده است می خواند.

چون اختر شکر در خند روزی بین گل کور و خند روزی  
 یک لحظه شگفتی چه فکر تازه بهار یک عمر من خاطر و خنده روزی  
 در جمع خدایان لاهوتی خندان و مهربان می گذرد.

آشنه ای روز تو و من در دامن و در آشنه ام را نه پندید روزی  
 مستانم آرزو در دست به بخت دست همه ادا شد در باره است آوردن پیل  
 ز طره لایزم بلا فاصله در از تمام در برستان در باج اشکها قیمت  
 بر طاعت شروع که باری سوز و بقل غنچه  
 خدا کندم نینفد کسی به نام برات که گرفتار عین دل زنده گفت  
 وقتی در سال ۱۳۲۵ در روضه شکر شکر به آرزو با بچان سرود در عین  
 هوای نو به حجرت عمده ارمی گذریم بزرگان و مدعیان سیاست تا نیم قرن  
 سید هم مدتی در آن میبودند !

مستانه در آید پس با جدار مله می گریه: ای دل طلب پسند هر چه لطیف نشود  
 این جمله غمگین و غمگینان در آن محکم متلاطم با صفران را هیچ نماند  
 و او مرد در گذشتن قرار می گیرد در صورتیکه گذشت زمان نماند که حق با اولی  
 است. شاعر عجز نامه گذشت غم انگیز فخر را بر شکرده و دست نه زبان شرح حال  
 زنده است در اصفهان زاده شده به مدینه رفته، کارمند بانک است به همراه آن تهران آمده  
 شکر کرده و با وجودیکه به قول هنرمند است چپ و راستش را تشخیص نمی تواند چون  
 همراهِ آن شده از بیخ ناپدید بر ترک وطن و مهاجرت به گورن شده است.

داستان باز با ناله سارده و سلسله و شریخ در دور از برگردن آقا بروغن بزرگ بینی  
 نوشته شده است. پنجمی که در مشقته ام او در دوران ۳۲ ساله دور از وطن بجز عمر  
 و بار سنگین گذران زندگی حق و فرزندانش را به دور نگه داشته و قادر ستایر و تقدیر است  
 من م نه شایع نم نزلنده و شروهنگر از فغان از افغان مرگ امان گذشت  
 بر دم و از گرفتاریها و مشکلات او بی نهایت متأسفم. و با خود می گفتم  
 همه فاملا می است بر پیکر رسیده و شایع عجز نامه ها است م با فخراده حق  
 در لندن با عزت و احترام و مهرت زنده گمان می کند. با هم از روی او بر خیزد و در ام  
 و سلامت و سلامت او را در زومی گنج

دولتدار خیر محمد